

آیین سوگ سیاوش در نوروز

دکتر مه‌ری ادیسی *

وضعیت اقلیمی فلات ایران همواره شرایط خاصی را بر ساکنان آن، به‌ویژه کشاورزان، تحمیل نموده است. پراکندگی جمعیت و نشانه‌های موجود درباره نحوه شکل‌گیری روستاها و شهرها حاکی از کمبود آب، خشکی زمین و عدم امکان سکونت و کشاورزی در بیشتر نقاط فلات ایران است. شرایط فوق در نظر کشاورزان و دهقانان این فلات، در عصر باستان، به منزله جبری سازش‌ناپذیر می‌نمود که به نظر می‌رسید چاره‌ای جز تسلیم در برابر آن نبود. از این رو، انسان عصر باستان، جز در ذهن و قلب خویش، راهی برای مبارزه با شرایط تحمیلی و بلایای طبیعی نداشت؛ از سوی دیگر، در آرزوی ایجاد شرایط مطلوب راهکارهای عملی خویش را، با اهداف دوگانه، در مسیر نیایشها و برگزاری مراسم آیینی یافت که در طول زمان شکلی مشخص و ثابت به خود گرفت. آثار برگزاری مراسم آیینی در دوره‌های تاریخی و تشکیل حکومت‌های باستانی، و حتی در

چکیده: اسطوره سیاوش نمادی از باورهای خاص فرهنگ کشاورزی جوامع آسیایی درباره خزان و بهار، خشکسالی و باران و زندگی گیاه است. این اسطوره در دوره قبل از ورود آریاییها، ملهم از اساطیر ایزدان نباتی بین‌النهرین، در نجد ایران و دره سند، صورتی منطبق با فرهنگ ایران یافت و به طور متمرکز برای مدت زمان حدود سه هزار سال در آسیای میانه به شیوه آیین‌های نمایشی به اجرا درآمد.

قدمت آیین سوگ سیاوش در نوروز نشانگر عمق باور توده مردم و اهمیت این اسطوره نزد ساکنان کشاورز آسیای میانه است. چند نقاشی موجود درباره نحوه اجرای آیین سیاوشان حاکی از وجود عناصر اصلی و مهم چون زنان و موسیقی، حضور خدایان با هاله‌ای دور سر به نشانه تقدس و آسمانی بودن این آیین است. اگرچه پس از ایام مراسم آیینی سوگ سیاوش، جشن آن نیز با اولین روز سال نو و منطبق با فصل بهار، آن هم به کمال برگزار می‌شد، ولی عموماً اطلاعات نسبتاً کمتری درباره جشن سیاوش یا جشن رویش گیاه موجود است. نویسنده این مقاله درصدد تبیین آراء مختلف در خصوص ریشه‌های آیین سوگ سیاوش در ایران است.

کلیدواژه: آیینهای نوروزی، فرهنگ ایران، سیاوش

آنکه می‌دانست سیاوش گناهی ندارد، سرانجام به اصرار زن پذیرفت که سیاوش، برای اثبات بی‌گناهی خود، بنا به آیین، از آتش بگذرد. زیرا آتش از یک سو پاک‌کننده است و از سوی دیگر در پاکان نمی‌گیرد.

سیاوش پذیرفت و در انبوه آتش رفت و بی‌زیان از سوی دیگر درآمد و، به این ترتیب، گناه سودابه مسلم شد. کاووس به ناچار، خواست او را بکشد؛ ولی سیاوش می‌دانست که پدر روزی پشیمان خواهد شد، پس خود میانجی شد و از کاووس خواست که از خون سودابه بگذرد.

در این میان، افراسیاب، پادشاه توران، به ایران تاخت. سیاوش از پدر خواست که او را به جنگ دشمن بفرستد؛ چون به این ترتیب هم از چنگ سودابه و هم از دست پدر رهایی می‌یافت. کاووس پذیرفت. سیاوش، به عنوان سرکرده سپاه به همراهی رستم، به میدان رفت؛ جنگید و بلخ را گرفت، تورانیان گریختند، سیاوش از شاه فرمان پیشروی به آن سوی جیحون خواست، کاووس او را امر به ماندن کرد تا افراسیاب بیاید.

افراسیاب در حال گردآوری سپاه، خوابی هولناک دید؛ ترسید، صلح کرد و برای وفای به پیمان، به اراده سیاوش، صد تن از کسان خود را گروگان داد و با سیاوش پیمان بست. اما کاووس هوسی دیگر کرد و به سیاوش پیام فرستاد که گروگانها را بفرست تا بکشم و خود به سرزمین توران بتاز و پیمان را بشکن. سیاوش نپذیرفت و، چون بازگشتش به ایران محال بود، از افراسیاب راهی خواست تا از توران بگذرد.

به راهنمایی پیران، سپاه‌سالار و وزیر خردمند و خوبدل افراسیاب، سیاوش در توران ماند. افراسیاب پدروار سیاوش را دوست می‌داشت. دختر خود، فرنگیس، و سرزمینی را به وی داد و او، در توران، «گنگ‌دژ» و «سیاوش‌گرد» را ساخت. او شهریاری

دوره اسلامی، حاکی از استمرار اعتقاد به کارکرد و به تأثیر آیینها در زندگی توده مردم است. اگرچه، با تسلط مسلمانان بر ایران و ورود اعتقادات توحیدی در پی آن، آیینهای کهن تا حد زیادی تحت الشعاع قرار گرفتند و رنگ باختند، ولی برخی از آنها، همچون نوروز، به دلیل اصالت دیرینه و نفوذ گسترده، رنگ اسلام به خود گرفتند و ماندگار شدند.

آیین سوگ سیاوش در نوروز، از جمله آیینهای باستانی مرسوم در فلات ایران به ویژه در شرق آن بود، که هر ساله همزمان با رخداد طبیعی فصل بهار به شیوه‌ای خاص برگزار می‌شد. این آیین که سنال، که عمر آن بیش از سه هزار سال تخمین زده می‌شود، در دوره اسلامی نیز با تغییراتی چند تا دوره نزدیک به حمله مغول برگزار می‌شد. با این همه، تأثیر این آیین، با وجود منسوخ گردیدن اجرای آن از حدود قرن ششم هجری به بعد، در برخی آیینهای سوگواری مشابه در سراسر ایران باقی است. به لحاظ محوریت اسطوره و داستان سیاوش در آیین سوگ سیاوش، شایسته است معرفی مختصری درباره این شخصیت ارائه شود.

سیاوش پسر کاووس، پادشاه ایران، بود. کاووس سیاوش را در کودکی به رستم دستان، که جهان‌پهلوان بود، سپرد تا وی را به سیستان برد و پرورد و آیین آزادگی و جنگ و شکار را به وی بیاموزد. رستم، پس از هفت سال، سیاوش را، که در رزم و بزم سرآمد همه و شاهزاده‌ای خردمند و پهلوانی تمام شده بود، به درگاه کاووس باز آورد.

سودابه، همسر کاووس، شیفته سیاوش شد؛ آخر در جهان خوبتر از سیاوش نبود. اما سیاوش عشق شاهبانو را نپذیرفت و تمهیدات سودابه برای به چنگ آوردن وی بی‌ثمر ماند؛ زیرا سیاوش، علاوه بر مظهر کمال جسم، مظهر پاکی روح نیز بود. سودابه، از ترس رسوایی، به شاهزاده تهمت زد و کاووس، با

کامروا بود.

گرسبوز، برادر خسود افراسیاب، که می‌پنداشت با وجود سیاوش دیگر کسی او را به چیزی نمی‌گیرد، با دروغ و بدگویی، افراسیاب و سیاوش را نسبت به هم بدگمان کرد. سرانجام، افراسیاب سیاوش را کشت؛ اما با وساطت پیران از کشتن همسر او، فرنگیس، درگذشت. پس از چندی، کیخسرو از فرنگیس زاده شد. پیران کیخسرو را به شبانان سپرد تا از دربار و پادشاه دور و در امان باشد؛ زیرا افراسیاب می‌ترسید که فرزند سیاوش، به خونخواهی پدر، او را بکشد.

خبر کشتن سیاوش که به ایران رسید، رستم، به تلافی، سودابه را کشت و به توران تاخت و چند سال در آن دیار به غارت و کشتن و سوختن پرداخت. سپس به زابلستان بازگشت. پس از آن، افراسیاب به ایران تاخت و هفت سال در این کشور خشکی و ویرانی بود؛ تا آنکه گودرز، پهلوان ایرانی، ایزد سروش را به خواب دید که به وی گفت فرزندان گیو را به جستجوی کیخسرو به توران بفرست. رهایی کشور از قحط و ستم افراسیاب، تنها با آمدن او بازیسته است.

گیو هفت سال در پی کیخسرو بود تا او را یافت. آن‌گاه، همراه با فرنگیس و به یاری اسب و زرهی که سیاوش برای کیخسرو و گیو بر جای نهاده بود، جنگ‌کنان از توران گریختند و به ایران رسیدند. پس کیخسرو به نزد کاووس رفت و - به ترتیبی که در شاهنامه آمده - از دست کاووس حکم پادشاهی ایران را دریافت کرد. در دوران پادشاهی او، به کین سیاوش، بزرگترین جنگهای ایران و توران در گرفت. جنگهای نهایی را او خود هدایت می‌کرد. سرانجام، تورانیان مغلوب و افراسیاب و گرسبوز اسیر و کشته شدند.

کیخسرو شصت سال به عدل و داد سلطنت کرد

(مسکوب، ۱۳۵۴: ص ۱۱-۱۴).

داستان کشته شدن سیاوش، در فرهنگ عامیانه ایران، شکل خاص خود را دارد و فردوسی آن را به زیباترین وجهی روایت کرده است. مظلومیت و بی‌گناهی سیاوش و اثربخشی قطرات خون وی که به هنگام بریدن سرش بر زمین ریخته شد از قسمتهای اصلی اسطوره وی است. حتی افراسیاب و برادر نیرنگ‌باز وی، گرسبوز، نیز به خوبی از تأثیر آن آگاه‌اند و از این‌روست که تأکید می‌کنند:

بباید که خون سیاوش زمین نبوید نروید گیاه روز کین
(فردوسی، ۱۳۷۹: ۲۸۰)

در جای دیگر، از قول گرسبوز آمده است:

کیندش به خنجر سر از تن جدا به شخی که هرگز نروید گیاه
(همان: ۲۷۸)

زیرا اگر این خون بر زمین ریزد گیاهی به نام «پَر سیاوشان»^۱ از آن می‌روید:

گیاهی برآمد همان‌که زخون بدانجا که طشت شد سرنگون
گیاه را دهم من کنونت نشان که خوانی همی خون اسبواشان
(فردوسی، چاپ بروخیم: ۶۶۴)

و این پرسبواشان گیاهی است که هر چه آن را بپرند باز می‌روید و جان تازه می‌گیرد. این گیاه نشان زندگی پس از مرگ و مداومت حیات سیاوش است و رویدن آن از خون سیاوش از مهمترین بخشهای اعتقادات عوام درباره مرگ اوست. چنان‌که شاهنامه

۱. پرسبواشان گیاهی است از رده سرخسها، جزو تیره پتریده‌ها، که شامل گونه‌های بسیاری می‌شود. این گیاه بیشتر در نقاط گرم و مرطوب می‌روید و گیاهی است پایا که ساقه زیرزمینی به درازی ۱۰ سانتیمتر همراه با ریشه‌های باریک و ظریف است. از ساقه زیرزمینی آن برگهایی، به طول ۱۵ تا ۲۰ سانتیمتر که دمبگی قهوه‌ای تیره دارند، می‌روید. از این دمبگها انشعابات فرعی فاصله‌دار کوچک خارج می‌شود که هریک از این انشعابات به برگچه‌های بوب‌دار (bobees) منتهی می‌گردد. گیاه مزبور نسبتاً زیباست و در نقاط مرطوب (مانند دیواره چاهها) و مکانهای سایه‌دار غالب نواحی اروپای مرکزی و جنوبی و، همچنین، در ایران (در اطراف تهران و تمام نواحی گیلان، مازندران، گرگان و بندرگز و نواحی شرقی و غربی و بلوچستان و خوزستان) به فراوانی می‌روید. پرسبواشان سابقاً به عنوان یک داروی گیاهی با خواص خلط‌آور و معرق و ضد تب و ضد گریب بسیار استفاده می‌شد.

اسامی دیگر این گیاه عبارت‌اند از: پرسبواش، پرسبواشان، شعرالجبال، شعرالجباز (معین، ۱۳۷۱: ۷۴۳/۱-۷۴۴).

زندگی، بهار و زنده شدن طبیعت و سرسبزی در اختیار موجودات نیک، فروهرها، خدایان و ایزدان قرار دارند و آنها هستند که این نعمات را به انسانها ارزانی می‌دارند.

این باورها، به ویژه برای کشاورزان ساکن نجد ایران، خواه ساکنان بومی و خواه آریاییهای اسکان‌یافته و کشاورز، با انجام آداب خاص سوگواری سیاوش برای دعوت و تشویق نیروهای زایای طبیعت به زاد و ولد همراه گشت. بدین ترتیب، اسطوره سیاوش همان اسطوره کشت، نماد مرگ و رستاخیز و تابع الگوی خزان و بهار است و آیین سیاوشان نیز حکایت از مرگ و زندگی، پژمردن و تجدید حیات دارد. مرگ سیاوش خزان کامل و تولد کیخسرو، پس از مرگ سیاوش، بهار است. همچنین، رفتن سیاوش به درون آتش نشانه خزان و بیرون آمدن وی نماد رویش دوباره در بهار است (حصوری، ۱۳۷۸: ۴۴). شاهنامه نیز شکل حماسی اسطوره سیاوش را به صورت مبارزه دیو خشکی و فرشته باران معرفی می‌کند که سرانجام فرشته باران به پیروزی دست می‌یابد.

کهنترین اثر موجود درباره نحوه برگزاری آیین سوگ سیاوش در ایران، سنگ‌نگاره‌ای است مربوط به دوره نوسنگی (هزاره سوم قبل از میلاد) که در حوالی سمرقند به دست آمده است و در آن آیین مذکور به روشنی ملاحظه می‌شود. سفالهای مکشوفه از خوارزم نیز اطلاعات بیشتری درباره نحوه برگزاری سوگواری سیاوش در اختیار می‌نهند.

زنان، در آیین سوگ سیاوش، نقش اصلی را بر عهده دارند. در تصاویر سفالهای خوارزم (تصویر شماره ۱)، زنان مراسم موی‌افشانی را در حالت سوگواری به نمایش گذاشته‌اند. آنان، در حالی که سر و سینه خویش را برهنه ساخته‌اند، موهای خود را کنده یا افشان کرده‌اند و چشمهای وحشتزده آنان

در سرتاسر داستان سیاوش به آن اشارات مکرر دارد: زخاکی که خون سیاوش بخورد به ابر اندر آمد درختی زگرد نگاریده بر برگها چهر او همی بوی مشک آمد از مهر او بدی مه نشان بهاران بسدی پرستگه سوگواران بدی

(همان: ۱۶۸)

و خونی که از سیاوش بر زمین ریخته شد، همیشه جوشان است و خاک آن را در خود نکشید. زیرا فرشته زمین، با همه دلسوزی و صبوری، دشمن بیدادگران است و خون ستمدیدگان را نمی‌نوشد، مگر آن‌گاه که ستمگران به سزای خویش رسند. از این رو، حتی پس از مرگ افراسیاب همچنان باقی ماند چنان‌که اسکندر مقدونی، چون به سیاوش‌گرد رسید، «همان ساعت برنشست و برفت تا آنجا که گور سیاوش بود. چون آنجا رسید پنداشت که بهشت است. بر سر خاک او رفت. خاک او سرخ بود. خون تازه دید که می‌جوشید و در میان آن خون گرم، گیاهی برآمده بود سبز...» (اسکندرنامه: ۲۴۳، به نقل از مسکوب، ۱۳۵۴: ۷۳)

اسطوره حماسی سیاوش بر دو اصل خیر و شر، نیکی و بدی، روشنایی و تاریکی مبتنی است. این دوگانگی در زندگی و افکار انسان کشاورز عصر باستان، به ترتیب، به صورت سرسبزی و خشکسالی، آبادانی و ویرانی، بهار و زمستان جلوه‌گر شده است. بر همین مبناست که، در متون دینی قدیم هندوایرانی، آیینهای مختلف مذهبی مربوط به رفع خشکسالی و بی‌آبی و بزرگداشت خدایان باروری، گیاه و آب به چشم می‌خورد. در همه آنها بدی و شر و تاریکی در قالب مرگ، خشکسالی و دنیای تاریک زیر زمین در خدمت اهریمن و دستیاران وی معرفی شده‌اند. در مقابل، خیر، نیکی و روشنایی به صورت شکوفایی

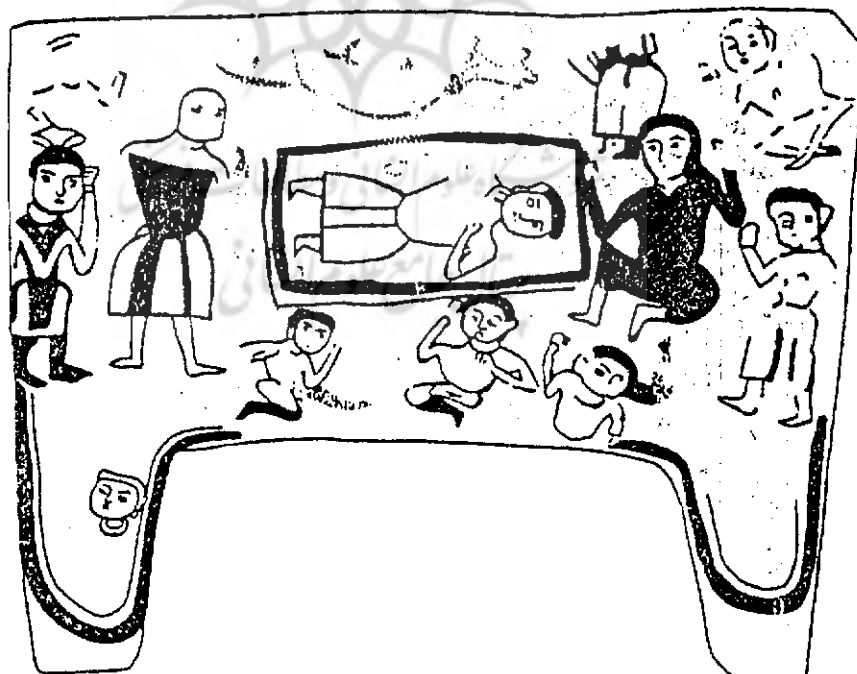
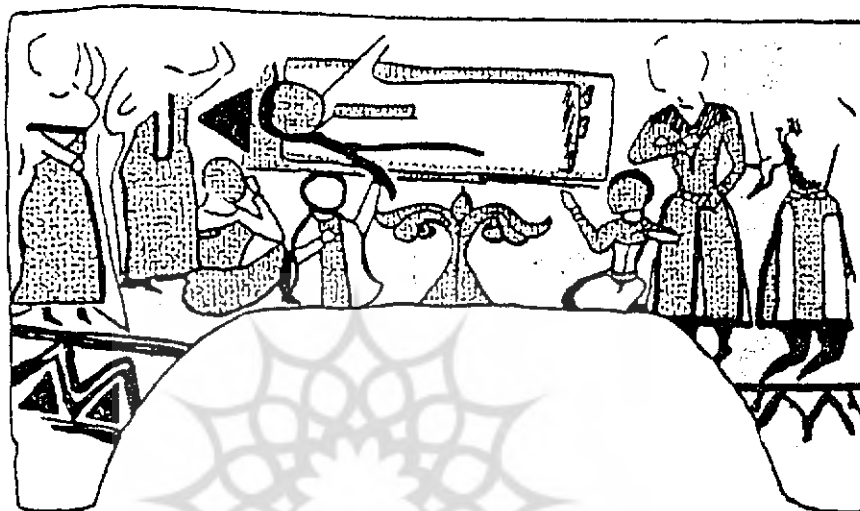
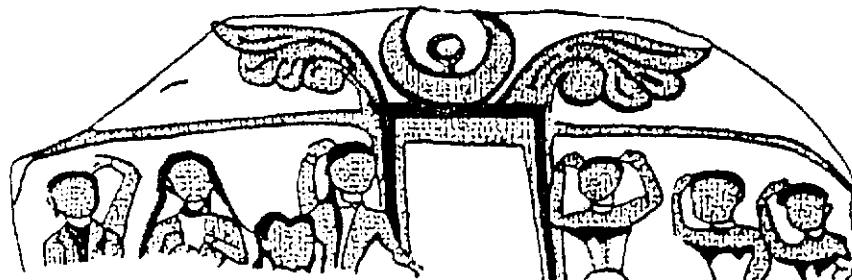
همگی حاکی از اجرای مراسم سیاوشان است (همان: ۶۱). همچنین، در یک نقاشی دیواری کاخ پنجکند، در سرزمین باستانی سفد، واقع در کنار رود زرافشان و هفتاد کیلومتری شرق سمرقند، نشانه‌های آشکاری از آیین عزاداری مشاهده می‌شود. در این نقاشی (تصویر شماره ۲)، سیاوش در درون اطاقکی نخل مانند آرامیده و بر روی دوش عده‌ای حمل می‌شود. چند زن در حال سوگواری و موی‌کندن و موی‌افشاندن در کنار سیاوش دیده می‌شوند. وجود گروه نوازندگان آلات موسیقی، در کنار نخل، نشانگر همراهی موسیقی در مراسم و آیینهاست. تصویر چند تن از خدایان با چهره‌ای غمگین و هاله‌ای بر دور سر، در حالی که در ابعادی بزرگتر نسبت به سایرین ترسیم شده‌اند، تأکیدی بر تقدس الهی این آیین است (همان: ۶۴-۶۵).



تصویر شماره ۲. سیاوشان بر نقاشی دیواری کاخ پنجکند. تابلو (۲) نخل مانند سیاوش بر دوش سوگواران.

پانیتز، سوگواران با آلات موسیقی، در سمت چپ خدایان (۲)

منبع: کتاب سیاوشان



تصویر شماره ۱: سفالهایی که معمولاً در استودان است
و آیینهای سوگ سیاوش بر آنها دیده می‌شود توک قلعه
منبع: کتاب سیاوشان

(یعنی خدای نباتی) را پیدا کنند (حضوری، ۱۳۷۸: ۹۱-۹۲). سیر و تداوم این آیین را در دوره‌های اسلامی، از میان برخی اطلاعات بازمانده در منابع ایرانی، می‌توان دریافت. نرشخی، مؤلف تاریخ بخارا، مراسم سالانه سوگواری بر سیاوش را، در قرن پنجم هجری، چنین توصیف کرده است:

«اندرون در کاه‌فروشان و آن را دروازه غوریان خوانند، او [سیاوش] را آنجا دفن کردند و مغان بخارا بدین سبب آن جای را عزیز دارند و هر سالی هر مردی آنجا یکی خروس برد و بکشد، پیش از بر آمدن آفتاب روز نورو و مردمان بخارا را در کشتن سیاوش نوحه‌هاست. چنان که در همه ولایتها معروف است و مطربان آن را سرود ساخته‌اند و می‌گویند و قوالان آن را گریستن مغان خوانند: و این سخن زیادت از سه هزار سال است.» (نرشخی، ۱۳۵۱: ۳۲-۳۳)

در اصل، زمان برگزاری آیین سوگ سیاوش در پنج روز نخستین ماه سال، که در تقویمهای سغدی و خوارزمی با آغاز تابستان مطابق بود، صورت می‌گرفت و، در روز ششم، سال شروع می‌شد. این روز موسوم به کین سیاوش بود، یعنی روزی که کین خسرو انتقام خون پدرش را از افراسیاب گرفت. بدین ترتیب، سیاوش در آغاز تابستان، که نوروز محسوب می‌شد، کشته شد و در ششمین روز سال نو یا نوروز بزرگ رستاخیز کرد. در تقویم زردشتی، این پنج روز، به نام پنجه دزدیده، به آخر اسفندماه و جشن رستاخیز عملاً به اول فروردین منتقل گردید. همین‌جاست که آیین سوگ سیاوش با آیین یادبود فروشی‌ها یا

مجموع تصاویر آثار مکشوفه بر نقش محوری و اصلی زنان در اجرای مراسم آیین سیاوشان تأکید دارند. به نظر می‌رسد که این امرحاکمی از نگرش عمومی در تعمیم ویژگیهای الهه عشق و زاینده‌گی به زنان است. کشف پیکرکهای زن در تورنگ تپه گرگان، متعلق به اواخر هزاره سوم و آغاز هزاره دوم قبل از میلاد، و نیز در تپه سراب در غرب ایران، از هزاره ششم پیش از میلاد، نشانه قدمت تقدس الهه زاینده‌گی، برکت و احتمالاً پیروزی در جنگ در نجد ایران است. این پیکرکها، که خاص فرهنگ کشاورزی کهن است، نقشهایی جادویی، از قبیل برکت، موفقیت، قدرت اعمال نفوذ بر مردم و به ویژه بر طبیعت، داشتند. اعتقاد به الهه عشق و زاینده‌گی حتی در دوره اسکان آریاییها در ایران نیز پایدار ماند، که خود نشانگر تداوم اعتقاد توده کشاورز به کارکرد آن است (بهار، ۱۳۷۶: ۴۴۶).

بنابراین، زنان، با داشتن اشتراک در ویژگی باروری و زاینده‌گی، از یک سو با الهه عشق و، از سوی دیگر، با زمین، نقش عمده‌ای را در مراسم آیینی اسطوره کشاورزی ایفا می‌کنند. به نظر می‌رسد که تحقق غایت و آمال این آیین با میزان خلوص نیت عزاداران در اجرای مراسم، ارتباط مستقیم داشته است (همان‌جا). به همین دلیل است که زنان با رفتارهایی چون مویه کردن و موی‌کندن نهایت خلوص خود را در سوگواری ابراز می‌دارند. از سوی دیگر، در شروع جشن، که با روز انتقام کین سیاوش و اول عید نوروز مقارن است، نیز زنان نقش ویژه دارند. وئی‌جه (Veije)، سیاح چینی، با اشاره به اجرای آیینی خاص، همانند آیین همبستری ارجی^۲ (بهار، ۱۳۷۴: ۲۲۴) در بین‌النهرین عصر باستان، توضیح می‌دهد که سیصد تا پانصد زن و مرد به مزرعه‌ها می‌رفتند تا بدن فرزندخدا

۲. Orgy: آیین ارجی از آیینهایی بود که معمولاً پیش از عید نوروز برگزار می‌شد و در تاریکی انجام می‌گرفت. اجرای مراسم ارجی، در تاریکی، خود از نمادهای آشفته‌نگی نخستین و برآشتن نظم در جامعه بود. (بهار، ۱۳۷۴: ۲۲۴)

جامعه کشاورزی فراهم آورده بود. آبادانی و کشاورزی غنی این منطقه مدیون شبکه بسیار پیشرفته آبیاری بود. این آبادانی چند هزاره - ظاهراً تا قرن چهارم میلادی - دوام داشت. اما سپس به دلیل نامعلوم ساکنان منطقه آن را ترک کردند و آثار تمدن در آن از بین رفت و این منطقه عظیم و آباد و حاصلخیز تبدیل به صحرای قره‌قوم شد^۳ (همان: ۳۰). مجموع این شرایط، در شکل‌گیری اسطوره کشت - سیاوش، باورها و سپس مراسم آیینی مربوط به آن - همان‌طور که گفته شد - نقش داشته است.

نظریه دوم، که اصل آبخور فرهنگی - اعتقادی آیین سیاوشان را از بین‌النهرین می‌داند، بر تبادلات و تأثیرات متقابل فرهنگی دو حوزه تمدنی ایران و بین‌النهرین تأکید می‌کند و مشابهت عناصر اصلی آیین سیاوشان را با آیینهای همانند در آن خطه شاهد و برهان قرار می‌دهد.

۳. بنا بر اساطیر زردشتی، خلقت جهان طی یک سال و در شش مرحله موسوم به گاهنبار صورت گرفت که برای هر یک جشنی هم برگزار می‌گردید. ششمین و آخرین گاهنبار با نام پهلوی همه‌سپه‌میدیم hamaspahmaedem به معنای «حرکت همه‌سپاه» و به عبارت دیگر، فرود گروهی فروهر مردگان مربوط به خلقت انسان بود که، به تقویم امروزی، از ۱۵ دی تا ۲۴ اسفند و با پنج روز درنگ تا ۲۹ اسفند ادامه داشت و جشن مربوط به این گاهنبار، در پنج روز آخر اسفند، موسوم به «پنجه دزدیده» برگزار می‌شد. این جشن، در واقع، جشن مرده‌ها یا فروشی مرده‌ها و انسانهای آینده بود. بنا بر اعتقادات زردشتی، به تعداد هر انسانی، در عالم میثوی، فروشی وجود دارد که دستیاران نیکوی او را می‌آموزد، به کمک آنها جهان خلق شده و گیاهان روئیده و رودخانه‌ها جاری شده‌اند. با ظهور انسان در گیتی در کنار وی قرار می‌گیرند تا انسان وظیفه خود را که شرکت در مبارزه بزرگ او را بر عهده بگیرد انجام دهد. فروشی‌ها، پس از مرگ انسانها، به آسمان برتر صعود می‌کنند و فقط در روزهای آخر سال است که برای بازدید از خانه‌هایشان، به زمین می‌آیند. از این رو، انسانها در روزهای مذکور، که به دلیل تعلق به فروشی‌ها فروردیگان نام یافته، به فروشی‌ها توسل می‌جویند و آنها را می‌ستایند. اهمیت این ایام را در اعتقاد انسانها به تجدید حیات هستی (یا فرسکرد) در واپسین ده روز آخرین سال جهان نیز می‌توان دریافت (بهار، ۱۳۷۴: ۲۵-۲۶؛ همو، ۱۳۷۶: ۲۱؛ یاحقی، ۱۳۷۵: ۳۲۷).

مری بویس معتقد است که جشن سالانه فروشی‌ها ابتدا در شب آخر سال برگزار می‌شد، اما در دوره ساسانیان، به سبب آشفته‌گیهای ناشی از بدعت در گاهشماری، بر طول این مراسم افزوده شد و به ده روز رسید (بویس، ۱۳۷۶: ۱۶۹).

۴. عکسبرداری هوایی در سال ۱۹۵۰، توسط دولت شوروی سابق، شبکه‌های آبیاری و آثار تمدن آن منطقه را برای اولین بار نشان داد.

فروهر مردگان^۳ در کیش زردشتی پیوند می‌خورد (بهار، ۱۳۷۴: ۴۷-۴۸).

ریشه‌های اعتقادی و آیین سوگ سیاوش در دو نظریه مطرح قابل جستجو است. نظریه اول خاستگاه این آیین را آسیای مرکزی می‌داند و، برای تأیید آن، براهین و شواهدی چون قدمت تمدن آسیای مرکزی، ویژگیهای جغرافیایی و کشاورزی منطقه و کثرت آثار مکشوفه درباره آیین سیاوش در حفاریهای باستان‌شناسی ناحیه خوارزم را ارائه می‌نماید. بیش از همه، انطباق جغرافیایی رویداد کشته شدن سیاوش در آسیای مرکزی به مدد این نظریه آمده است.

طبق این نظریه، لغت سیاوش مرکب از دو واژه اوستایی سیا (siya) و ورشنه (varšna) «اسپ نر» و مجموعاً به معنی «اسب نر سیاه» است، که با نامهای لهراسپ، گرشاسپ و... که همه با اسپ مربوط و همگی از خاندان سیاوش‌اند، قابل مقایسه است. (حصوری، ۱۳۷۸: ۴۴). تحول بعدی معنای واژه سیاوش به دارنده اسب نر سیاه، یعنی سوار - شاه، بوده و سپس به خدای نباتی، نیرومندترین خدای آسیای مرکزی در میان قبایل هندو اروپایی، تغییر یافته است.

بنابراین نظر، قبایل آریایی پس از اسکان در فلات ایران، با توجه به زمینه مساعد کشت و زرع در برخی نقاط، به کشاورزی روی آوردند و به دلیل وابستگی به زمین، در مواجهه با دشواریهای طبیعی و عوارضی چون قحطی و سیل - که زمین، کشتزارها، شبکه آبیاری، خانه‌ها، انسان و دام را از بین می‌برد - به مسائلی ذهنی چون بخت و سرنوشت بد گرایش پیدا کردند و چاره‌ای جز تساهل در برابر جبر زندگی و طبیعت نداشتند. از سوی دیگر، اوضاع اجتماعی و جغرافیایی خوارزم و آسیای مرکزی نیز به پیدایش و تحول اسطوره سیاوش کمک کرده بود. حوزه دورود سیردریا و آمودریا با شعبات فراوان و عبور از سرزمینهای متنوع، بستر مناسبی برای ایجاد و رشد

داستان سیاوش به دو قسمت، بر آن بود که بخش نخست داستان - مادری ناتنی که به عشق پسر خوانده خویش دچار می‌شود و، با عدم پذیرش پسر، بر او خشم می‌گیرد و به نیرنگ او را به آتش می‌فرستد تا بمیراند ولی جوان سالم از آتش گام بیرون می‌نهد - از آیین ایشتر بین‌النهرین الهام گرفته است؛ سپس با بخش دوم داستان سیاوش - فراوری به سرزمین دشمن و کشته شدن - توأم شده، به طور متمرکز در آسیای میانه اجرا می‌شده است. استدلال انتساب بخش نخست داستان سیاوش به اساطیر بین‌النهرین بر نبودن اشاره به این بخش از داستان در اساطیر ودایی مبتنی است. از سوی دیگر، مطالعه تطبیقی اساطیر ایران و اساطیر ملل آسیای غربی و مدیترانه شرقی، شباهتهای این بخش از آیین سیاوش را با اساطیر و آیینهای سومری - سامی - مدیترانه‌ای نشان می‌دهد (بهار، ۱۳۷۴: ۴۴-۴۵).

چنان‌که افسانه «اوزیریس»، خدای رود نیل بر برکت، و خواهر وی «ایسیس»، خاک سیاه دلتای مصر و

طبق نظر این گروه از محققان، دو جشن بین‌النهرین - یکی جشن بهاره ازدواج مقدس یا جشن باروری، که به اسطوره «ایشتر» و «دموزی» یا «تموز» مربوط بود و دیگری جشن آیین آکتی یا آکتو که در اوایل پاییز و برای پیروزی «مردوخ» بر «تیامت» برگزار می‌شد - در پایان هزاره دوم پیش از میلاد باهم یکی شده و در آستانه فصل بهار به صورت نمادین و نمایشی برگزار می‌گردید (بهار، ۱۳۷۶: ۴۹۶).

در هر دو آیین مذکور، نوعی رابطه بین ایزد بانو یا بانوی مقدس و یک ایزد شهید شونده اسطوره‌ای برقرار بوده، که منظور از آن پیوند، تداوم زندگی و نو شدن طبیعت بوده است. چنان‌که، در اساطیر ازدواج مقدس، ایشتر، ایزدبانوی باروری و زندگانی، با دموزی یا تموز، خدای شبانی، ازدواج می‌کند و از این پیوند زمین حاصلخیز می‌شود، گوسفندان بچه می‌زایند و روندی نوین در زندگی پدید می‌آید (ارفعی، ۱۳۸۱: ۷).

مراسم آیینی و نمایشی دو اسطوره مذکور در هزاره اول پیش از میلاد با دقتی خاص، که ناشی از اعتقاد به تأثیر و کارکرد آیینها در زندگی سالانه مردم بود، در اول فصل بهار برگزار می‌گردید. شاه بین‌النهرین، سومر و یا بابل بین روز هفتم و هشتم از ماه اول فصل بهار به بیت آکتو، پرستشگاه مقدس ایشتر، می‌رفت و با پرستار (راهبه) بزرگ، که جانشین ایزدبانوی باروری بود، مراسم ازدواج مقدس را به جا می‌آورد. آن‌گاه شاه، همراه با پیکره مردوک، به بابل برمی‌گشت و در آنجا پیکره خدایان دیگری که مردم شهرهای دیگر آورده بودند حضور داشتند. در این مراسم سرنوشت کشور رقم می‌خورد (همان‌جا).

از مراسم دیگر سال نو در بین‌النهرین، بازگشت دموزی، خدای شبانی، بود که طبق روایتهای اسطوره‌ای هر شش ماه یک بار به زمین برمی‌گردد و، به هنگام بازگشت، کسانی با جامه‌های سرخ بر تن در پی او روان‌اند (همان‌جا).

استاد بهار، از معتقدان این نظریه، با تقسیم‌بندی

۵. بنا بر اساطیر مربوط به این آیین، «ایشتر»، ایزدبانوی باروری، به جهان مردگان می‌رود و از هفت در عبور می‌کند. از هر دری که می‌گذرد چیزی از وی برمی‌دارد و اجازه عبور از در بعدی را به وی می‌دهند. اما، وی بانوی باروری است و طبیعتاً نمی‌تواند برای همیشه زیر زمین بماند. از سوی دیگر ایزدبانوی جهان زیرین، یعنی «ارشکیگل»، مایل به ماندن وی نیست و به طریقی به او توصیه می‌کند که به زمین برگردد، مشروط بر آنکه جانشینی برای خود بفرستد. سپس چند نفر از دنیای مردگان «ایشتر» را در بازگشت همراهی می‌کنند تا جانشین او را با خود برگردانند. همه مردمان، به جز «دموزی» (خدای شبانی)، از بازگشت «ایشتر» شادمان می‌شوند. بنابراین، «ایشتر» «دموزی» را به عنوان جانشین خود معرفی می‌کند؛ ولی، چون «دموزی» نمی‌تواند برای همیشه در جهان زیرین بماند، خواهر وی راضی می‌شود که هر شش ماه یک بار به جای او به جهان زیرین برود. در واقع، بازگشت «دموزی»، که بیانگر تداوم زندگی است، با کسانی از جهان زیرین همراه است که با چهره سیاه و جامه‌های سرخ در پی وی روان‌اند و از این نظر می‌تواند مشابه حاجی‌فیروز ایران و یا یادآور بازگشت فروهر در گذشتگان، در روزهای پایان سال، به خانه‌هایشان باشد (برای توضیح بیشتر نک: ارفعی، ۱۳۸۱: ص ۷).

۶. «اوزیریس»، خدای نیل بر برکت، که هر ساله با طغیان و فرونشستن موجب مردن و زنده شدن زمین می‌شد، بر اثر خشم «ست»، خدای خشکی بلید، که با دم سوزان خود کشت را می‌سوزاند، کشته شد و خشکی وحشتناکی بر کشور «اوزیریس» حاکم شد. «هوروس» پهلوان، پسر «ایسیس»، قیام کرد و بر «ست» چیره شد و او را از زمین بیرون راند. «ایسیس»، خواهر و همسر وفادار «اوزیریس»، همان خاک سیاه دلتای مصر بود که با رسیدن «اوزیریس» (نیل) بارور می‌شد و با حاصلی که می‌داد تمام مصر را بی‌نیاز می‌کرد. او رمز نیروی نهفته خلاق زمین و موجودات زنده آن محسوب می‌شد. «ایسیس» بود که جو و گندم را می‌رویانند. وی همچنین نماینده مهر مادری به شمار می‌رفت (ویل‌دورانت، ۱۳۷۷: ۱/ ۲۲۹).

اسطوره‌ای- مذهبی طی زمانی، حدود سه هزار سال، به اجرا درآمد.

اعتقاد توده مردم به همدردی و شرکت در عزاداری و گریستن الهه آسمانی (الهه آب و باروری) در مرگ فرزند و شوی آسمانی خویش (ایزد نباتی) موجب وحدت و یگانگی انسان زمینی با طبیعت و آسمان می‌شد. از این‌رو، انسان، در عصر باستان و حتی در دوره اسلامی، به منظور تأثیرگذاری و تشویق نیروهای موکد و زیای طبیعی، مراسم آیینی سوگ سیاوشان را، به کمال، در روزهای پایانی سال و آغاز هر سال نو به جا می‌آورد. تعمیم ویژگیهای انسانی به خدایان آسمانی، به ویژه، حضور زنان را در نقش الهه آسمانی، به صورت عنصر اصلی این مراسم آیینی، تبیین می‌کند.

منابع

- ارفعی، عبدالمجید (۱۳۸۱)، «جشن‌های بهاری در بین‌النهرین باستان و ایران»، روزنامه نوروز، ویژه‌نامه نوروز ۱۳۸۱، تهران؛
 بهار، مهرداد (۱۳۷۶)، *اساطیر ایران* (پاره نخست و دوم)، چاپ دوم، نشر آگه، تهران؛
 _____ (۱۳۶۲)، *پژوهشی در اساطیر ایران*، (پاره نخست)، چاپ اول، انتشارات اساطیر، تهران؛
 _____ (۱۳۷۴)، *جستاری چند در فرهنگ ایران*، چاپ دوم، انتشارات فکر روز، تهران؛

۷. یکی از مشهورترین مرگ و رستاخیزها، در یونان و فنیقیه باستان، مرگ «آدونیس» بود. هنگامی که «آدونیس» زاده شد، «آفرودیت»، الهه عشق، وی را دید و عاشق شد؛ پس او را برداشت و به دست «پرسفونه» سپرد تا از وی نگهداری کند. اما «پرسفونه» خود عاشق آن پسر شد و او را پس نداد. سرانجام، «زئوس» بین آن دو به داوری نشست و حکم کرد که «آدونیس» هر نیم سال را با یکی از آن دو الهه بگذراند؛ یعنی پاییز و زمستان را نزد ملکه مردگان، «پرسفونه» و بهار و تابستان را نزد الهه عشق و زیبایی، «آفرودیت»، سپری کند. «آدونیس» دنده‌ای بادپا و اهل شکار بود. در یک روز غم‌انگیز گراز وحشی به وی حمله کرد و دندان بزرگ خود را در بدن جوان فرو برد. از خون تیره‌رنگ «آدونیس»، گل سرخ‌رنگی بر زمین روید. از آن پس، هر ساله در وقت تحول صیفی که «آدونیس»، با حمله گراز، کشته می‌شد، دختران یونانی برای وی ماتم می‌گرفتند و زنان گیسو پریشان می‌کردند و در شهر و ده می‌گشتند و صورت خود را با ناخن می‌خراشیدند. در پاییز هم عزا از نو شروع می‌شد و، پس از هفت روز که گل سرخ یا گل باد دوباره شکوفا می‌شد، خبر می‌دادند که «آدونیس» زنده شد. در این هنگام، جشن و پایکوبی برگزار می‌شد (همیلتون، ۱۳۷۶: ۱۱۹-۱۲۰؛ ماله و ایزاک، ۱۳۶۶: ۱۲۶؛ بهار، ۱۳۷۴: ۴۶-۴۷)

رب‌النوع محصولات و غلات، و همچنین مراسم مذهبی سوگواری «آدونیس»^۷ در یونان فنیقیه باستان به عنوان نمونه‌های دیگر آیینهای سوگواری ایزدان نباتی به شمار می‌رود (همو، ۱۳۷۶: ۴۴۸).

استاد بهار بر آن بود که آیین مربوط به الهه آناهیتا، که از هر جهت با ایشتر قابل مقایسه و تطبیق است، به سودابه و سیاوش انتقال یافته است، بدون آنکه این تحول و تبدیل در ساخت اسطوره به آیین زیان رسانیده باشد. بدین ترتیب، طبق این نظریه واژه سیاوش احتمالاً همان واژه اوستایی سیاورشان (syavaršan) به معنای «مرد سیاه یا سیه‌چرده» است، که اشاره به رنگ سیاهی دارد که در مراسم به چهره می‌مالیدند و یا اشاره به صورتکی سیاه است که به کار می‌بردند. چهره سیاه، در واقع، سیمای کسانی از دنیای مردگان است؛ همان‌گونه که به هنگام مراجعه تموز از دنیای زیرین کسانی با صورت سیاه و جامه‌های سرخ بر تن در پی او روان‌اند. این ویژگی در ایران احتمالاً یادآور بازگشت فروهرهای درگذشتگان در روزهای پایانی سال و آغاز سال نوست و یا شخصیت «حاجی فیروز» را توجیه می‌کند که با رنگ سیاه چهره، به نشانه بازگشت از دنیای سیاه و تاریک مردگان، و جامه‌ای به رنگ خون سیاوش- رنگ زندگی مجدد ایزد شهید شده و شادی زایش دوباره ایزدی که رویش و برکت بهار را برای کشاورزان با خود به ارمغان می‌آورد- نشان داده می‌شود. بنابراین نظر، آیین حاجی فیروز با قدمتی شگفت‌آور، به احتمال زیاد، یکی از آیینهای کهن بومی ایران است که با آیین سیاوش مربوط و همزمان می‌باشد (همو، ۱۳۶۲: ۱۵۷).

اسطوره سیاوش، ایزد نباتی، با بن‌مایه‌ای ملهم از فرهنگ بین‌النهرین، شکل نوینی را در نجد ایران و دره سند به خود گرفت که، ضمن داشتن شباهتهایی با اساطیر ایزدان نباتی ملل دیگر، به صورتی متمایز و خاص فرهنگ آسیای میانه در باور مردم جای گرفت و در قالب آیینی

نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر (۱۳۵۱)، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تصحیح و تحشیة مدرس رضوی، چاپ اول، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران؛

همیلتون، ادیت (۱۳۷۶)، سیری در اساطیر یونان و روم، ترجمه عبدالحمین شریفیان، چاپ اول، اساطیر، تهران؛

یاحقی، محمد جعفر (۱۳۷۵)، فرهنگ اساطیر، چاپ دوم، انتشارات سروش، با همکاری پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛ تهران؛

منابع دیگر

دانشنامه جهان اسلام (۱۳۷۹)، ج ۵، بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، تهران؛

معین، محمد (۱۳۷۱)، فرهنگ فارسی، ج ۱، امیرکبیر، تهران. ■

بویس، مری (۱۳۷۶)، تاریخ کیش زردشت، ج ۱، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، چاپ دوم، تهران؛

حصوری، علی (۱۳۷۸)، سیاوشان، چاپ اول، نشر چشمه، تهران؛
دورانت، ویل (۱۳۶۷)، مشرق زمین گاهواره تمدن، ج ۱، ترجمه احمد آرام، ع. پاشایی، امیر حسین آریابنور، چاپ دوم، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران؛

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۹)، شاهنامه، بر اساس نسخه مسکو، چاپ اول، انتشارات پیمان، تهران؛
_____، همان، چاپ بروخیم؛

ماله، البر و ایواک، ژول (۱۳۶۶)، تاریخ ملل شرق یونان، ترجمه عبدالحمین هزیر، چاپ دوم، دنیای کتاب و نشر علم، تهران؛
مسکوب، شاهرخ (۱۳۵۴)، سرگ سیاوش، چاپ چهارم، خوارزمی، تهران؛

موله م. (۱۳۷۲)، ایران باستان، ترجمه ژاله آموزگار، چاپ چهارم، توس، تهران؛

